

## درباره واژه داستان در تفسیر ابوالفتوح رازی

زهراسادات حاجی سیدآقایی (دانشجوی دکتری دانشگاه خوارزمی)

در تفسیر ابوالفتوح رازی واژه بالعدل به «به داستان» ترجمه شده است:

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَيْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُب بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَ لَا يَأْتِبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيَمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَ لَا يَبْخَسَ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيَمْلِكْ وَلْيُهُ بِالْعَدْلِ وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى وَ لَا يَأْتِبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَ لَا تَسْمَعُوا أَنْ تُكْتَبَ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَقْوَمٌ لِلشَّهَادَةِ وَ أَدْنَىٰ الْأَنْزَاتِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا وَ اشْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَ لَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَ لَا شَهِيدٌ وَ إِنْ تَفَعَّلُوا فَإِنَّهُ فَسُوقٌ بِكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (سورة بقره، آیه ۲۸۲).

ای آن کسانی که بگرویده‌ای چون بستانی وامی تا به وقتی معین بنویسی آن را و باید که بنویسد میان شما دبیری به داستان<sup>۱</sup> و سر بازنزد دبیری از آن که بنویسد چنان که آموخته باشد او را خدا بنویسد و املا کند آن کس که بر او حق باشد و بپرهیزد از خدای [خود] که پروردگار اوست، و نقصان نکند از آن چیزی، اگر باشد آن که بر او حق بود نادان یا کوچک یا نتواند املا کند او، باید که املا کند و لیس به داستان، و برگیری دو گواه از مردان شما، اگر نباشند دو مرد، یک مرد و دو زن از آن کسان که پسندید از گواهان تا چو فراموش کند یکی از ایشان، با یاد دهد یکی از ایشان دیگری را، و باز نایستند گواهان چون بخوانندشان، و ملال نمایی از آن که بنویسی کوچک یا بزرگ تا به وقتش، آن شما را

۱. مصحح در حاشیه آورده است: کذا در اساس.

به‌دادر باشد نزدیک خدا و راست‌تر در گواهی و نزدیک‌تر به آن‌که شک نکنی مگر که باشد بازگانی حالی که می‌گردانی میان شما که نباشد بر شما گناهی که نویسی آن را و گواه برگیرید چون بیع کنی و نباید که زیان کند دبیر و گواه، و اگر کنی، آن فسق است به شما، بررسی از خدا و می‌آموزد شما را خدا، و خدای به همه چیزی داناست (تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۴، ص ۱۲۲).

در بخش تفسیری این آیه نیز چنین آمده‌است:

حق تعالی بیان آن کتابت بکرد، گفت: *وَلْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ* ... و معنی آن است که: چون چنین بود کاتبی عدل باید که این نوشته دین از میان داین و مدین یا بایع و مشتری بنویسد به حق و عدل و داستان<sup>۱</sup>، چنان‌که در آنجا حیفی و ظلمی و زیادتی و نقصانی نباشد، و تقدیم و تأخیر اجل نباشد، و چیزی نباشد که حق صاحب حقی از ایشان باطل کند، چنان‌که ایشان ندانند (تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۴، ص ۱۲۶).

این لغت به همین معنی در جلد‌های ۸، ۱۰ و ۱۲ همین متن تکرار شده‌است:

– *وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا*، ... مفسران گفتند: مراد به «کلمه» و «کلمات» و عدل است، و وعید که خدای تعالی کرد به ثواب و عقاب که در آن تغییر و تبدیل نباشد. *صِدْقًا وَعَدْلًا*، به راستی و داستان (ج ۸، ص ۱۲، سوره انعام، آیه ۱۱۵)؛

– ابوعلی الجبایی گفت: ترازوی قیامت را کفه‌ها باشد، یکی را کفه حسنات گویند و یکی را کفه سیئات. کفه سیئات از حسنات به علامتی منفصل شود که خدای تعالی نهاده باشد که مردم بینند بدانند. مجاهد گفت و دگر علما – ابوالقاسم بلخی و بیشتر متکلمان که این مجاز و کنایت است از عدل که خدای تعالی به قیامت با بندگان حساب به حق خواهد کرد و جزا به عدل و داستان دادن، چنان‌که آن کس که او چیزی به ترازو سنجد رها نکند که کفه [ای بر کفه‌ای] بچربد و تفاوت کند، و این نیکوتر وجه‌هاست (ج ۸، ص ۱۳۳)؛

– ای قوم، تمام بدهی پیمانانه و ترازو به داستان، و کم مدهی مردمان را چیزهاشان و تباهی مکنی در زمین فسادکننده (ج ۱۰، ص ۳۱۸)؛

– ایشان پیمانانه و ترازو نمی‌دادند، [و آن] متاع بود که ایشان را فرمود به ایفای آن *بِالْقِسْطِ*؛ به داستان و راستی (ج ۱۰، ص ۳۲۱)؛

– *إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ*، خدای تعالی عدل و داستان می‌فرماید با مردمان (ج ۱۲، ص ۸۲، سوره نحل، آیه ۹۰).

در همه نسخه‌بدل‌ها به جز نسخه «قم»، داستان آمده، ولی در نسخه اساس داستان

است).

۱. مصحح در حاشیه آورده‌است: کذا در اساس و دیگر نسخه‌بدل‌ها.

۲. ترجمه: تمام شد سخن پروردگار به راستی و درستی.

همان‌طور که از معادل عربی این واژه برمی‌آید، معنی این لغت «عدل و دادگری» است و با مراجعه به فرهنگ‌های فارسی می‌بینیم در برابر داستان چنین معنایی نیامده‌است. این واژه بازمانده داستان پهلوی است که در تفسیر ابوالفتح رازی و نیز در فرهنگنامه قرآنی آمده‌است:

– «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (سوره آل عمران، آیه ۱۸). گویا داد خدای که نیست خدای مگر او و فرشتگان و خداوندان علم ایستاده به داستان، نیست خدای مگر او غالب محکم کار (ابوالفتح رازی، ج ۴، ص ۱۹۳):

– أَوْفُوا الْكَيْلَ؛ و مکیال و میزان راست کنید ... بِالْقِسْطِ، ای بالعدل بدادواستان (در نسخه بدل مل: دادستان) و راستی (همان، ج ۸، ص ۹۰):

– إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ، خدای تعالی عدل و دادستان (در همه نسخه بدل‌ها به جز «قم»: داستان) می‌فرماید با مردمان (همان، ج ۱۲، ص ۸۲):  
– عدل: دادستان (فرهنگنامه قرآنی، ج ۳، ص ۱۰۰۹، قرآن ش ۲۵).

چند شاهد از متون پهلوی این واژه:

abāg dušmenān pad dādestān koxš.

با دشمنان به انصاف ستیزه کن (مینوی خرد، پرسش ۱، بند ۵۲):

در واژه‌نامه بندهشن نیز این لغت به معنای «عدالت» آمده‌است:

۱۳۴۵۱۳۴۵: dādestān عدالت (۱۱-۱۷۲ و ۱۰-۱۰) (بهار ۱۳۴۵، ص ۳۴۹).

Mihr rāy ēn-iz gōwēd kū pad hamāg dehān dahibed kū pad har(w) tis ud  
har(w) kas be rasēd dādestān be bawēd.

درباره مهر این را نیز گوید که «به همه سرزمین‌ها شاه است. زیرا به هرکس و هرچیز برسد داد پدید آید» (بندهشن، ص ۱۱۳).

داستان با حذف صامت d در بین دو مصوت و سپس حذف مصوت کوتاه i به داستان بدل شده‌است. نمونه این حذف در کلمه مار به جای مادر دیده می‌شود (اشاره شفاهی دکتر علی اشرف صادقی):

مارندر (= مادراندر):

فاطمه را عایشه مارندر است پس تو مرا شیعت مارندری

(ناصرخسرو، ج ۱، ص ۵۵).

در ورامین: مارون (= ماران = مادران) کنند رودون (= رودان) کشند.

## منابع

- بندهش ایرانی (۱۳۸۴)، تصحیح و ترجمه فضل‌الله پاکزاد، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران.  
 بهار، مهرداد (۱۳۴۵)، واژه‌نامه بندهش، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.  
 دادگی، فرنیغ (۱۳۹۰)، بندهش، ترجمه مهرداد بهار، توس، تهران.  
 دستنویس ت ۲، بندهش ایرانی، روایات امید اشاوهیستان و جز آن، بخش نخست (۱۳۵۷)، به کوشش ماهیار نوایی، کیخسرو جاماسپ آسا، محمود طاووسی، دانشگاه پهلوی، شیراز.  
 رازی، ابوالفتوح (۱۳۶۵ به بعد)، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، (مشهور به تفسیر ابوالفتوح)، به کوشش محمدجعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، آستان قدس رضوی، مشهد.  
 فرهنگنامه قرآنی (۱۳۷۷)، زیر نظر محمدجعفر یاحقی، آستان قدس رضوی، مشهد.  
 مکنزی، دیوید نیل (۱۳۷۹)، فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ترجمه دکتر مهشید میرفخرایی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.  
 مینوی خرد (۱۳۵۴)، ترجمه احمد تفضلی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.  
 ناصر خسرو قبادیانی (۱۳۹۳)، دیوان، به کوشش مجتبی مینوی و مهدی محقق، دانشگاه تهران، تهران.  
 Nyberg, H. S. (1974), *A Manual of Pahlavi*, vol. 1, Wiesbaden.